

مطالعات اسلامی: علوم قرآن و حدیث، سال چهل و ششم، شماره پیاپی ۹۳
پاییز و زمستان ۱۳۹۳، ص ۱۴۰-۱۱۷

شناخت طنز و بررسی جایگاه و کاربرد آن در روایات اسلامی*

دکتر سهراب مروتی^۱

دانشیار دانشگاه ایلام

Email: sohrab_morovati@yahoo.com

قدرت ذوالفقاری فر

دانشجوی دکتری دانشگاه ایلام

Email: Zolfa57@yahoo.com

چکیده

طنز، ترنم زیبای هنر در فرآیند تعالی بخشی فرهنگ یک جامعه است. واکاوی مؤلفه‌های مرتبط با آن، از وظایف سترگ پژوهشگران متعهد و دلسوز اجتماع است، زیرا استفاده از این هنر کم‌نظیر، موجب می‌شود که فهم موضوع در ذهن مخاطب عمیق‌تر جای گیرد و از طرفی نابسامانی‌های جامعه را با زبانی گزنده و تلخ بیان می‌کند و با ایجاد بیم و ترس، خطاکاران را به خطای خود متوجه ساخته و معایب و نواقصی را که در حیات اجتماعی پدید آمده است، برطرف می‌سازد. این پژوهش در پی آن است که با بهره‌گیری از روش اسنادی و کتابخانه‌ای چگونگی تحقق این موضوع را از لابلای سخنان گهربار معصومان(ع)، به منصفه ظهور رساند. برای دست‌یابی به این هدف، نخست مفهوم واژه طنز را مورد بررسی قرار داده، سپس با نگرشی تاریخی کاربردهای آن را در کلام ائمه هدی(ع) در قالب چهار جلوه طنز آمیز شامل: طنز از طریق تهکم، تمثیل، تشبیه به حیوانات و کنایه تعریضیه تبیین می‌نماید. در پایان نتیجه می‌گیرد که هدف نهایی طنزهای موجود در احادیث، اصلاح فرد و جامعه و عبرت گرفتن آن‌ها از مضمونی است که طنز از آن نشأت گرفته است.

کلیدواژه‌ها: طنز، جلوه‌های طنزآفرینی، تهکم، تمثیل، مفاهیم متناقض‌نما.

*. تاریخ وصول: ۱۳۹۰/۱۲/۱۹؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۲/۱۲/۱۳.

۱. نویسنده مسئول

مقدمه

«طنز»، یکی از گونه‌های ممتاز، دلپذیر و پویای هنری است که انتقاد آمیخته به ظرافت موجود در آن، اثری اعجازگونه در تعالی و تکامل فرد و به تبع آن اجتماع خواهد گذاشت. این شیوه زیرکانه انتقاد، با زبان غیر مستقیم و با چاشنی شوخی و خنده، ضمن فراهم آوردن شرایط اعتراض بر کاستی‌ها، ناراستی‌ها و پلیدی‌ها، در پی اصلاح و تعالی فرهنگ عمومی است. بنابراین «طنز عالی‌ترین شیوه بیانی و اخلاقی هنر است» (گریفین، ۱). طنز، اگر به انتقاد از «وضعیت موجود» می‌پردازد بدان علت است که به «وضعیت مطلوب و آرمانی» نظر دارد. (پلارد، ۷).

مفهومی که از طنز مورد نظر ماست، مترادف با «ساتیر»^۱ غربی است که نباید آن را با لطیفه و جوک که هدفی جز خندانند ندارد، اشتباه کرد؛ زیرا «طنز ممکن است ما را بخنداند اما الزاماً خنده‌آور نیست ... آن عکس‌العملی که طنز ایجاد می‌کند، غالباً یک انبساط و رضایت خاطر و یک خنده درونی است» (نبوی، ۱۵۴)؛ «طنز نویس به ظاهر می‌خنداند اما در باطن انسان را به تفکر وامی‌دارد. او بدی‌ها را به شکلی اغراق‌آمیز، بزرگ جلوه می‌دهد تا کم‌اهمیتی آن‌ها از بین برود و مرکز توجه و اصلاح قرار گیرند؛ زیرا تا انسان به زشتی اعمال خود پی نبرد، اصلاح نمی‌شود» (داد، ۲۸) پس «هدف طنز عبارت است از: آگاهی‌بخشی، تعالی‌نگری، درمان‌جویی و غبارستانی و در نتیجه اصلاح امور جامعه» (مروتی، ۱۸۱).

هرچند واژه «طنز» و یا مشتقات آن در قرآن کریم و کلام معصومان (ع) به صورت مستقیم به کار نرفته است، اما از آنجا که قرآن از گونه‌های مختلف بیانی بهره گرفته تا همه اقشار بشریت در حل استعداد و شایستگی خود از آن بهره‌مند گردند؛ از شیوه بیان هنری طنز نیز بهره گرفته است؛ و همان‌طور که آقای معرفت بیان داشته است، قرآن با به‌کارگیری بیان طنزآمیز و استفاده از استعاره، تمثیل و تشبیه و تنظیر در آرایه مفاهیم، به پیامبر (ص) دستور می‌دهد که همین شیوه را به کار ببر، چون این شیوه موجب می‌شود که طرف در اندیشه و در فکر بیفتد که خودش را اصلاح بکند. (مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۲-۱۳۳).

۱ - کلمه «satire» که از یونانی می‌آید، در اکثر زبان‌های اروپایی معنای واحدی دارد و به طنز آمیز و انتقادی اطلاق می‌شود (جوادی، ۱۱). «حلبی» در کتاب «مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران» واژه «satire» را به هجو و مترجم کتاب «Anatomy of criticism» آن را به هزل ترجمه کرده‌اند اما، نویسندگان جدید مانند حسن جوادی و عمران صلاحی در نوشته‌های خود، آن را معادل طنز می‌دانند.

۲ - یکی از نشانه‌های بلاغت فوق العاده و بی‌نظیر قرآن، تصریف و گوناگونی الفاظ و معانی آن در تمامی رشته‌های سخن می‌باشد. الفاظ قرآن و بالتبع، معانی آن نیز، از تصریف و گوناگونی کلام برخوردارند (ابوزهره، ۲۷۱).

در زمینه طنز در قرآن، پژوهش‌هایی از جمله مقاله «طنز در قرآن کریم» (حیدری، محمد جواد، ۸۷-۹۷) صورت گرفته است، اما در مورد طنز در حدیث چنین نیست. تنها «مهین پناهی» در مقاله نمونه‌هایی از لطیفه‌های نبوی در متون ادبی (پناهی، ۱-۱۹) به چند نمونه از سخنان گهربار پیامبر اکرم (ص)، تحت عنوان طنز تعلیمی اشاره کرده است. شاید بتوان گفت این تنها اثری است که در آن به موضوع طنز در حدیث پرداخته شده است. با این وضع، نیاز به پژوهشی علمی، جامع و مستقل در زمینه طنز در حدیث احساس می‌شود که طی آن، روایات هدف، از منابع معتبر انتخاب و به همراه استنادات لازم مورد بحث و بررسی قرار گیرد. لذا، پژوهش حاضر در پی آن است که به سؤالات ذیل پاسخ دهد: طنز در نگاه درون دینی به چه معنا و مفهومی است؟ آیا در کلام گهربار پیامبر اسلام (ص) و ائمه هدی (ع) از بیان هنری طنز استفاده شده است؟ جلوه‌های طنز آمیز در احادیث معصومان (ع) کدام است؟

واژه‌شناسی

«طنز» در اصل، واژه‌ای عربی است؛ در لسان العرب آمده است: «طَنَزَ يَطْنِزُ طَنْزًا: كَلَمَةً بِاسْتِهْزَاءٍ ... وَ الطَّنْزُ: السَّخِرِيَّةُ» (ابن منظور، ۳۶۹/۵)؛ به تمسخر و ریشخند با او سخن گفت، طنز؛ یعنی ریشخند کردن.

و در زبان فارسی آن را با الفاظی چون «فسوس کردن، افسوس داشتن، عیب کردن، لقب کردن، برکسی خندیدن، سخن به رمز گفتن، ناز و طعنه» (دهخدا، ذیل واژه) معادل دانسته‌اند.

اما معنی امروزی طنز به مفهوم انتقاد غیر مستقیم اجتماعی با چاشنی خنده، که بعد تعلیمی و اصلاح طلبی و آموزندگی آن مراد است، از واژه اروپایی ساتیر اخذ شده است (جوادی، ۱۵)، که در حقیقت اعتراضی است به مشکلات و نابسامانی‌ها و بی‌رسمی‌هایی که در یک جامعه وجود دارد. پس مفهوم امروزی طنز، مفهومی فراتر از ریشخند و استهزاء است.

ادیبان، صاحب نظران و طنزشناسان با دیدگاه‌ها و برداشت‌های مختلف، تعاریفی نسبتاً متفاوت برای طنز ارائه کرده‌اند. مثلاً در تعریف «حلبی» از طنز آمده است: «در اصطلاح ادیبان، اظهار یک معنی برخلاف آن معنی که ظاهراً و لفظاً بیان شده است» (حلبی، تاریخ طنز و شوخ طبعی، ۱۴۴) ظاهراً تعریف ایشان، برگرفته از تعریف آیرونی^۱ در منابع غربی است (چناری،

۴۰) حال آنکه «جوادی» واژه آبرونی و تهکم را معادل کنایه طنزآمیز دانسته است (جوادی، ۹-۳۸) که، یکی از جلوه‌های طنزآمیز است.

از نظر «شفیعی کدکنی»، «طنز عبارت است از تصویر هنری اجتماع نقیضین» (شفیعی کدکنی، ۳۹) که تعریفی جامع نیست؛ چرا که اولاً هر اجتماع نقیضینی - با توجه به معنی و مفهوم طنز - دارای طنز نمی‌باشد و مابین طنز و اجتماع نقیضین عموم و خصوص من وجه حاکم است. ثانیاً هر اجتماع نقیضینی دربردارنده انتقاد اجتماعی نیست. و چه بسا قصد اصلاح و بهبودی در آن مشاهده نمی‌شود. (خرمشاهی، ۲۱۷).

مؤلفان کتاب طنز آوران امروز ایران، طنز را به تمسخر گرفتن عیب‌ها و نقص‌ها به منظور تحقیر و تنبیه، از روی غرض اجتماعی می‌دانند و آن صورت تکامل یافته هجو است. یا طنز، هجوی است از روی غرض اجتماعی (اسدی پور و صلاحی، ۵-۶) و به عقیده «شمیسا» فرق آن با هجو این است که آن تندی، تیزی و صراحت که در هجو است، در طنز نیست. وانگهی در طنز معمولاً مقاصد اصلاح‌طلبانه و اجتماعی مطرح است. (شمیسا، ۲۴۳).

«بهزادی اندوهجودی» طنز را انتقاد و نکته جویی آمیخته به ریشخند تعریف می‌کند و آن را طرز خاصی از انواع ادبی بر می‌شمارد که با تعریض و به طور غیر مستقیم اظهار می‌شود (بهزادی اندوهجودی، ۶).

هم‌چنین «انتقاد اجتماعی در جامه رمز و کنایه، با رعایت و حفظ جنبه‌های هنری و زیباشناسی» تعریفی است که تنکابنی از طنز ارائه می‌دهد (شوقی نویر، ۱۱۳). همان‌طور که می‌بینیم در این تعریف به خنده‌آمیز بودن طنز که یکی از ویژگی‌های اصلی طنز است اشاره‌ای نشده است.

برخی نیز طنز را نوعی کاریکاتور کلامی می‌دانند؛ «همان‌گونه که کاریکاتور نیست از طریق اغراق در درشت‌نمایی یا کوچک‌نمایی اعضای چهره یا تن شخصی، در نهایت «نامتناسب بودن» اجزای تصویر را مهم‌ترین شیوه خود قرار می‌دهند، در طنز نیز نشان دادن «ناسازگاری» عناصر مختلف، اساس استهزاء و انتقاد و ایجاد خنده است» (چناری، ۴۱).

در تعاریف غربی‌ها از طنز نیز آمده است: «طنز عالی‌ترین شیوه بیانی و اخلاقی هنر است، که آماج‌های اساسی آن شرارت و حماقت بوده و برای ساختن طنز، باید ظرافت و انتقاد را با هم آمیخت» (گریفین، ۱).^۱ «ملویل کلارک» موضوع طنز را بی‌نهایت دانسته و گفته است:

«جهان طنز، روی یک بیضی به دور دو کانون، یعنی افشای بلاهت و تنبیه رذالت، در نوسان است؛ مقولات شوخی و جدی، مبتدل و آموزنده را در بر می‌گیرد، دامنه‌اش از نهایت شقاوت و خشونت تا غایت شکوه و ظرافت است» (پلارد، ۵) و در تفاوت طنز با مفاهیم مشابه، «سارتر» می‌گوید: «طنز با نیشخندی کنایی و استهزاء‌آمیز که آمیخته با ابهامی از جنبه‌های مضحک و غیرعادی است، پای را از جاذبه شرم و تملک نفس بیرون نمی‌نهد و همین نکته مرز امتیاز طنز از هزل و هجو است و از همین روست که در شعر و ادب کلاسیک، طنز با هزل و هجو سرمویی فاصله ندارد» (صدر، ۶-۷)

در تعاریف طنز، سه نکته اصلی قابل دریافت است که به منزله ستون اصلی بنای طنز و یا به عبارتی سه ضلع سازنده مثلث طنز می‌باشند: اعتراض و انتقاد، خنده و شوخ طبعی و امید به اصلاح معایب. بدین ترتیب طنز به مثابه کودکی است که از بطن مادری به نام «اعتراض» زاده، در دامان دایه‌ای به نام «شوخی» پرورده می‌شود و در مکتب معلمی به نام «امید» به کمال می‌رسد.

گستره طنز در احادیث

طنز در جلوه‌های مختلفی قابل طرح است و نمی‌توان آن را به یک شیوه واحد محدود ساخت. «حلبی» در کتاب مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران، شماری از این شیوه‌ها را بیان کرده است: «تحقیر، تشبیه به حیوانات، قلب اشیاء و الفاظ، تهکم، ...» (حلبی، مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی، ۶۲-۹۶) البته «شیوه بعضی از آثار طنز آمیز ممکن است مجموعه‌ای از دو یا سه شیوه مختلف باشد» (جوادی، ۱۷).

جلوه‌ها و شیوه‌های طنز آمیز موجود در احادیث، به قرار زیر است:

۱- تهکم، ذمّ شبیه به مدح

تهکم در لغت به معنی مسخره کردن، دست انداختن، شکسته و ویران شدن و فرو ریختن چاه آمده است. (ابن منظور، ۱۲/۶۱۷). و در اصطلاح ادبی، مؤلف کتاب «درّه نجفی» از انوار الربیع نقل می‌کند: «تهکم که آن را نراهه (نزاهت) نیز گفته‌اند آن است که متکلم خطاب کند مخاطب را به لفظ اجلال در موضع تحقیر، و بشارت در موقع تحذیر و وعده در مکان وعید ...» (نجف‌قلی میرزا، ۱۹۲) و «جوادی» واژه آیرونی و تهکم را معادل «کنایه طنز آمیز» دانسته است. (جوادی، ۹-۳۸).

قدما مایه اصلی طنز را در «طعن» و «تهکم» دانسته‌اند؛ یعنی طنز پرداز در عین حال که با لحنی خاص، کسی یا چیزی را می‌ستاید، او را پوشیده، تحقیر و لعن می‌کند و به گونه‌ای درباره او به «ذمّ شبیه به مدح» می‌پردازد، مانند این بیت حافظ:

ناصحم گفت که جز غم چه هنر دارد عشق؟ گفتم: «ای خواجه عاقل، هنری بهتر از این» که در این بیت با نوعی استعاره ناسازگارِ درونی متن که از نوعی «تهکم» حاصل شده است روبرو هستیم و واژه «عاقل» برخلاف مفهومش در معنای «نادان» به کار رفته است. (موحد، ۱۵۹).

از این شیوه به صورت «ستایش اغراق‌آمیز» نیز یاد شده است. (حلبی، تاریخ طنز و شوخ طبعی، ۸۰). این شیوه طنزآمیز در احادیث و روایات دیده می‌شود از جمله موارد ذیل:

۱-۱- بشارت در مقام انذار:^۱ سعید بن مسیب روایت کرده است که امام سجاد(ع) هر جمعه در مسجد رسول خدا(ص)، مردم را موعظه می‌کرد و آن‌ها را به زهد در دنیا و رغبت در اعمال اخروی تشویق می‌فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ، اتَّقُوا اللَّهَ، وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ... فَإِنْ تَكُ مُؤْمِنًا ... أَنْطَقَ لِسَانُكَ بِالصَّوَابِ، وَأَحْسَنْتَ الْجَوَابَ، وَبُشِّرْتَ بِالرَّضْوَانِ وَالْجَنَّةِ ... وَإِنْ لَمْ تَكُنْ كَذَلِكَ تَلْجَلِجَ لِسَانُكَ، وَدَخَضْتَ حُجَّتُكَ، وَعَيَّيْتَ عَنِ الْجَوَابِ، وَبُشِّرْتَ بِالنَّارِ ...» (کلینی، ۷۳/۸)؛ «ای مردم تقوای الهی پیشه کنید، و بدانید که همه شما به سوی او بازگردانده خواهید شد ... پس اگر شخص مؤمنی باشی ... زیانت به درستی می‌چرخد، و به خوبی جواب می‌دهی، و آنگاه تو را به رضوان الهی و بهشت بشارت می‌دهند ... اما، اگر چنین نباشی، زیانت به لکنت می‌افتد، حجت پذیرفته نمی‌شود، و از جواب دادن عاجز می‌مانی، و تو را به جهنم بشارت می‌دهند...» شاهد مثال ما در این روایت، «بشارت» به جهنم است که در اینجا، «بشارت» در مقام «انذار» به کار رفته است. همان طور که راغب می‌گوید بشارت برای خبر مسرت بخش به کار می‌رود و استعمال آن در معنای مخالفش، استعاره است (راغب، ۱۲۵). پس در لفظ «بشارت»، «تهکم» و استهزاء وجود دارد. (مجلسی، مرآة العقول، ۱۷۰/۲۵؛ مازندرانی، ۴۰۸/۱۱).

همان طور که می‌بینیم بشارت به «رضوان» و «جنت» نسبت به مؤمنان به کار رفته است و این استعمال حقیقی بشارت در معنای اصلی آن است. اما در ادامه می‌بینیم که کافران به «جهنم»

۱ - بشارت در مقام انذار، در هفت آیه از قرآن کریم به کار رفته است که همه از باب تهکم می‌باشند و عبارتند از: «بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بِأَنَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا» (نساء: ۱۳۸)، «... بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (توبه-۳)؛ «فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (لقمان: ۷)؛ «بَشِّرْهُ» (آل عمران: ۲۱)؛ انشقاق: ۲۴؛ توبه: ۳۴).

بشارت داده شده‌اند، که این شیوه استعمال؛ یعنی استعمال لفظ و اراده مخالف آن، یک شیوه طنزآمیز است.

۱-۲- نحوه پذیرایی از معاندان: در ادامه روایت فوق آمده است: «... وَ اسْتَقْبَلْتِكَ مَلَائِكَةٌ الْعَذَابِ بُنْزَلٍ مِنْ حَمِيمٍ وَ تَصْلِيَةٍ جَحِيمٍ» (کلینی، ۷۳/۸)؛ و ملائکه با آبی جوشان و آتش سوزان جهنم، از تو پذیرایی می‌کنند.

«نزل» چیزی است که برای پذیرایی از مهمان فراهم می‌شود (راغب، ۱۲/۸۶) و گاه به اولین طعام یا نوشیدنی که برای میهمان می‌آورند اطلاق می‌گردد (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۲۳/۲۳۸)، زیرا معمولاً رسم بر این است که از مهمان با بهترین خوردنی و بهترین نوشیدنی پذیرایی شود.

بنابراین نامیدن «حمیم» و «تصلیه جحیم» به عنوان «نزل» گواه تهکمی شدید و استهزائی گزنده است که شایسته تکذیب‌گران آیات الهی است؛ زیرا «نزل» جهت اکرام است حال آنکه این عذاب است و اهانت و سرزنش. (الصابونی، ۲۳۵).

پس در اینکه عذاب آماده شده آنان را پذیرایی خوانده، نوعی تهکم و طعنه زدن است، تا حساب کنند وقتی پذیرایی آن‌ها چنین باشد وای به حال مجازات و کفر آنان!

۱-۳- نهی از افشای سر: در کتاب «کافی»، روایتی آمده است که در آن شاهد عتاب امام جعفر صادق (ع) به یکی از کسانی هستیم که در کتمان راز اهمال کرده است: «عَنْ عَمَّارٍ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): أَخْبَرْتَنِي بِمَا أَخْبَرْتَنِي بِهِ أَحَدًا؟ قُلْتُ: لَا، إِلَّا سُلَيْمَانَ بْنَ خَالِدٍ. قَالَ: أَحْسَنْتَ، أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ الشَّاعِرِ:

فَلَا يَعْدُونَ سِرِّي وَ سِرِّكَ ثَالِثًا
أَلَا كُلُّ سِرٍّ جَاوَزَ اثْنَيْنِ شَائِعٌ

(کلینی، ۲/۲۲۴)؛ راوی می‌گوید: «امام صادق (ع) به من گفت: «آیا از آن چه با تو گفتم کسی را با خبر ساخته‌ای؟» گفتم: نه، به جز سلیمان بن خالد! امام فرمود: آفرین بر تو، آیا این گفته شاعر را نشنیده‌ای؟

راز من و تو به سومین کسی نرسد، هر راز که از دو بگذرد فاش شود.

از شاهد مثال شعری فهمیده می‌شود که لفظ «أحسن» در معنای حقیقی خود به کارنرفته است؛ بلکه از باب تهکم است خطاب به شخصی که رازداری ننموده است. (مجلسی، مرآة العقول، ۹/۱۹۲؛ فیض کاشانی، ۵/۷۰۱؛ مازندرانی، ۱/۳۳۸)؛ یعنی امام (ع) او را به خاطر عدم حفظ اسرار، سرزنش و توبیخ کرده است، نه تحسین و تکریم!

۲- تشبیه به حیوانات

یکی دیگر از شیوه‌های طنز آفرینی، تشبیه به حیوانات است؛ که در آن طنزپرداز برای نمایاندن حقیقت نفس آدمی یا جامعه انسانی از دنیای حیوانات و صفات و حرکات آن‌ها مدد می‌گیرد و با لحن انتقادی و طنزآمیز فضائل انسانی و کمالات روحانی را به خاطر اعمال و رفتار آدمی از او گرفته و در مقابل به خاطر صفات نفسانی و حیوانی برجسته‌ای که در شخص یا اشخاص دیده می‌شود، آن‌ها را به حیوانی که در آن صفت، سرآمد است، تشبیه می‌کند؛ مثلاً، تن‌پروری و تنبلی را به خوک، مکاری و نهانکاری را به روباه، حماقت را به خر و درندگی را به گرگ و ... تشبیه می‌کند. (حیدری، محمدباقر، ۱۳۰؛ ناصری، ۹۱) چنین شیوه‌ای از گذشته در آثار نویسندگان و شاعران دیده می‌شود و این امر دو علت عمده داشته است؛ یکی اینکه «با گفتار صریح یا بدگویی، ریشخند مستقیم بزرگان و فرمانروایان و قربانیان خود را کاری ناممکن می‌دیدند. دوم این که آنان با تشبیه کردن قربانیان خود به حیوانات - که جز خوردن و زیستن و خوابیدن و بچه‌آوری کاری نمی‌توانند بکنند- آن‌ها را از آسمان رفعت و شأن خیالی خودشان فرو می‌کشیدند» (حلبی، تاریخ طنز و شوخ طبعی، ۶۳).

این شیوه طنزپردازی در آیاتی چند از قرآن کریم نیز دیده می‌شود، در کلام معصومان (ع) به پیروی از روش و اسلوب کلام الهی، این جلوه طنزآمیز به کار رفته است:

۲-۱- عابد نا آگاه: در اسلام به عبادتی دعوت شده است که از روی آگاهی و شناخت باشد، زیرا عبادت جاهلانه تنها موجب سردرگمی انسان و زحمت بی‌فایده وی می‌گردد. امام علی (ع) با بیانی طنزآمیز از این نوع عبادت به شدت نهی کرده است: «الْمُتَعَبِدُ عَلَيَّ غَيْرِ فِقْهِ كَجِمَارِ الطَّاحُونَةِ يَدُورُ وَلَا يَبْرَحُ» (آمدی، ۱۱۶؛ ابن ابی الحدید، ۳۰۴/۲۰)؛ «عبادت‌کننده ناآگاه از دین، هم‌چون خر آسیاب است، که دور خود می‌چرخد ولی از جایی که هست پیشتر نمی‌رود. در اینجا عبادت‌کننده نا آگاه از دین به خری تشبیه شده است که آسیاب را می‌چرخاند زیرا چنین حیوانی «ساعت‌های زیادی راه می‌رود بدون اینکه مسافتی را پیموده باشد بلکه دائم دور خودش می‌چرخد» (مکارم شیرازی، الأمثل، ۳۲۴/۱۸) در نتیجه راه به جایی نمی‌برد و تنها خودش را خسته می‌سازد و عبادت‌کننده ناآگاه نیز چنین است.

۲ - قرآن کریم در بیانی طنزآمیز، عالمان فاسد را به سگ، «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ» (اعراف-۱۷۶) و عالمان بی عمل را به الاغ‌هایی تشبیه می‌کند که کتاب‌هایی بر دوش دارند بی آنکه از آن‌ها بهره‌ای ببرند؛ «كَمَثَلِ الْجِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا» (جمعه-۵) (نک: حیدری، محمدجواد، ۹۱-۹۲).

۲-۲- ظاهر انسانی اما باطن حیوانی: یکی از خطبه‌های امام علی(ع) در مدح علماء حقیقی و ذمّ عالم نمایان است. در قسم دوم آن خطبه؛ یعنی در ذمّ کسی که خودش را عالم نامیده - در صورتی که عالم نیست - می‌فرماید:

«و دیگری که نام عالم بر خود نهاده در صورتی که عالم نیست، نادانی‌هایی از نادانان و گمراهی‌هایی از گمراهان فراگرفته، و برای مردمان دام‌هایی - بافته از رشته‌های غرور و گفتار دروغ - گسترده است. کتاب خدا را با اندیشه‌های خود منطبق می‌کند، و حق را با هوای نفس خود پیوند می‌دهد. مردمان را از گناهان بزرگ ایمن می‌سازد، و بزرگترین جرم‌ها را برایشان آسان جلوه‌گر می‌کند. می‌گوید، در آن‌جا که شبهه پیش آید توقف می‌کنم، در صورتی که در آن فرو افتاده است. و می‌گوید که از بدعت‌ها دوری می‌جویم، در صورتی که در میان آن‌ها آرمیده است» (حکیمی و دیگران، ۲/ ۵۳۴).

آن‌گاه امام(ع) در بیانی طنز آمیز چنین شخصی را به حیوانی تشبیه کرده است که ظاهری انسانی دارد:

«فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ وَالْقَلْبُ قَلْبُ حَيَّوَانٍ» (ابن ابی الحدید، ۶/ ۳۷۳)؛ صورت او صورت یک انسان و قلب او قلب حیوانی است.

طنز این حدیث در آن است که چنین آدم تبه‌کاری به حیوانی بی‌خرد تشبیه شده است؛ «فَالصُّورَةُ صُورَةُ إِنْسَانٍ»، در این‌جا مقصود تمام حیوانات نیست، بلکه مراد حیوان نفهمی چون خر و گاو است و این گفتار شبیه گفتار خداوند است آن‌جا که می‌فرماید «إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»^۳ (ابن ابی الحدید، ۶/ ۳۷۴).

«پس صورت، صورت آدمی است و دل، دل حیوان است، این تتمه کلامی است که در مذمت او فرموده‌اند و مراد به «حیوان» حیوان غیر آدمی است که در عرف اطلاق «حیوان» بر آن‌ها غالب شده، و مراد اینست که دل او مانند سایر حیوانات، عقل و دریافتی ندارد» (خوانساری، ۴/ ۴۳۶).

۲-۳- خوک‌های پروار: امام صادق(ع) از پرخوری نهی فرموده و سفارش کرده است که انسان هنگام غذا خوردن، یک سوم شکمش را به خوراکی اختصاص دهد، یک سوم برای نوشیدنی و یک سوم باقی مانده را برای نفس کشیدن باقی بگذارد. سپس می‌فرماید:

۳ - «آن‌ان جز مانند ستوران نیستند، بلکه گمراه‌ترند» (فرقان: ۴۴)

«... وَ لَا تَسَمَّنُوا تَسْمُنَ الْخَنَازِيرَ لِلذَّبْحِ» (کلینی، ۲۷۰/۶؛ حرّعاملی، ۲۴۰/۲۴)؛ مبدا خود را هم چون خوک‌های پرواری برای کشتن، فربه سازید. در کلام امام (ع)، انسان‌های پرخور شکم‌چران و تن‌پرور، به خوک‌هایی تشبیه شده‌اند که کارشان تنها خوردن، آشامیدن و تن‌آسایی است.

«انسان متعهد، لازم است که در خوردن و پوشیدن و مرکب سواری و لوازم زندگی خویش حدودی را مراعات کند که اوضاع و احوال موجود و امکانات دیگران مقتضی آن است؛ و حالت انسان متواضع متعهد چنین اقتضایی دارد، که از آنچه به بی‌مبالاتی و جاه‌طلبی و اسراف و اتراف و شکمبارگی و تجمل‌زدگی می‌انجامد خودداری ورزد، و خود را به حدودی محدود سازد، حدود انسانیت و فروتنی، و رعایت دیگران» (حکیمی و دیگران، ۲۷۲/۴).

۴-۲- گمراه تر از شتر: مهم‌ترین وظیفه دین و تمامی پیامبران الهی آن است که انسان را از لاک خودپرستی بیرون آورند و افقی وسیع در پیش روی او بگشایند و او را از قعر ننگ منیت، به پهن دشت مصفای انسانیت و بلندنظری رهنمون سازند. چنین مهمی در روایت ذیل به وضوح پیداست:

«جاءَ اعرابیٌّ فَأَنَاحَ رَاحِلَتَهُ ثُمَّ عَقَلَهَا ثُمَّ صَلَّى خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَلَمَّا صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَتَى رَاحِلَتَهُ فَأَطْلَقَ عِقَالَهَا ثُمَّ رَكِبَهَا ثُمَّ نَادَى اللَّهُمَّ ارْحَمْنِي وَ مُحَمَّدًا وَ لَا تُشْرِكْ فِي رَحْمَتِنَا أَحَدًا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): أَتَقُولُونَ هَذَا أَضَلُّ أَمْ بَعِيرُهُ؟ أَلَمْ تَسْمَعُوا مَا قَالَ؟» (ابن حنبل، ۳۱۲/۴؛ هيثمي، ۲۱۳-۲۱۴؛ سيوطي، ۱۳۰/۳)؛ عربی بیابانگرد [نزد پیامبر و یارانش آمد] شترش را خواباند و پای آن را بست، نماز را با پیامبر اقامه کرد. بعد از نماز به سراغ شترش آمد، پای بستش را باز کرد و سوار بر آن شد، سپس [با صدای بلند] دعا کرد: «خدایا مرا و محمد را مورد رحمت قرار ده و هیچ‌کس جز ما را مشمول رحمت نکن». رسول خدا (ص) فرمود: «به نظر شما این مرد گمراه‌تر است یا شترش؟ نشنیدید چه گفت؟»

در این جا می‌بینیم که شخص خودخواه و تنگ نظر، از نظر میزان گمراهی و خودخواهی با شترش مقایسه شده است و یا بهتر است بگوییم در ضمن این سنجش، به حیوانی تشبیه شده است^۴، که تنها به فکر خود است؛ چون این اعرابی آن قدر تنگ‌نظر و خودخواه است که

۴ - طنز موجود در این روایت شبیه به طنزی است که در سوره اعراف آمده است: «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (اعراف: ۱۷۹)؛ آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند، [آری] آنها همان غافل ماندگانند. که در این آیه، قرآن کریم از کسانی که چشم و گوش و دل خود را بر حقایق بسته‌اند و از قوای جسمی و روحی که خدای متعال به ایشان ارزانی داشته، بهره نبرده و آن‌ها را معطل گذاشته‌اند، به عنوان چهارپایان و بلکه موجوداتی پست‌تر یاد نموده است.

وسعت رحمت بی‌کران الهی در نظرش، بسیار محدود جلوه کرده است، تا آنجا که می‌خواهد - به زعم خویش - از رحمت واسعه الهی جلوگیری کند. در درالمنثور آمده است که در پی ماجرای فوق پیامبر (ص) خطاب به اعرابی فرمود:

«لَقَدْ حَظَرْتَ رَحْمَةً وَاسِعَةً، إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ مَائَةَ رَحْمَةٍ فَأَنْزَلَ رَحْمَةً يَتَعَاطَفُ بِهَا الْخَلْقَ جَنَهاً وَ إِنْسَهَا وَ بَهَائِمَهَا وَ عِنْدَهُ تِسْعَةٌ وَ تِسْعُونَ» (سیوطی، ۳ / ۱۳۰)؛ از رحمت عمومی و واسع خداوند جلوگیری می‌کنی؟ برای خدا صد رحمت است که از آن همه تنها یک رحمت را بر خلق خود نازل کرده که با آن جن و انس و چارپایان را با یکدیگر مهربان می‌کند، نود و نه رحمت دیگر [نیز] دارد.

۲-۵- سیمای دنیا پرستان: در اندرزنامه عبرت‌انگیز و سراسر حکمت آموز امام علی (ع) به فرزندش امام حسن مجتبی (ع)، دنیا و دنیا پرستان با بیانی لطیف، و طنزگونه چنین توصیف شده‌اند:

«... فَإِنَّمَا أَهْلُهَا كِلَابٌ عَاوِيَةٌ وَ سِبَاعٌ ضَارِيَةٌ يَهْرُ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ وَ يَأْكُلُ عَزِيْزُهَا ذَلِيْلَهَا وَ يَفْهَرُ كَبِيْرُهَا صَغِيْرَهَا، نَعْمٌ مُّعَقَلَةٌ وَ أُخْرَى مُهْمَلَةٌ قَدْ أَصَلَّتْ عُقُولُهَا وَ رَكِبَتْ مَجْهُولُهَا سُروْحُ عَاهَةِ بَوَادٍ وَ عَثَّ لَيْسَ لَهَا رَاعٍ يَقِيْمُهَا وَ لَا مُسِيْمٌ يُسِيْمُهَا...» (ابن ابی الحدید، ۱۶ / ۸۹-۹۰)؛ همانا اهل دنیا سگ‌هایی عوعو کننده و درنده‌هایی زیان زنده‌اند که بر سر یکدیگر فریاد می‌کشند، و زورمندان ضعیفشان را می‌خورد، و بزرگشان کوچکشان را مقهور می‌سازد، [گروهی از آن‌ها] چهار پایانی مهار شده‌اند، و دسته‌ای حیوان رها شده‌اند، عقل خود را از دست داده و در بیابانی ناشناخته می‌تازند، رمه‌هایی بیمار و آفت زده در نم‌کاری لغزان سرگرداندند، نه شبانی دارند که آن‌ها را نگهداری کند و نه چوپانی که آن‌ها را بچراند...» (هاشمی خویی و دیگران، ۲۰ / ۲۵-۲۶).

جلوه‌های طنزآمیز موجود در این عبارات، به این قرار زیر است: نخست، دنیاپرستان دون‌همت به سگانی زوزه کشنده و بار دیگر به حیوانات درنده تشبیه شده‌اند. بار دیگر انسان‌های دون‌همت به چهارپایانی تشبیه شده‌اند، که عده‌ای از آن‌ها رام و عده‌ای نیز حیوان وحشی‌اند. هم‌چنین، علاوه بر تشبیه به حیوانات، جلوه زیبای سجع در کلام امیر بیان، آرایش بسیار زیبایی به کلام ایشان داده است.

«خواننده در این فراز، سیرت زنده و نازیبای دنیاپرستان را می‌بیند، و هنوز از این حسن نفرت‌انگیز نیاسوده که چشم‌اندازی دیگر او را تکان می‌دهد؛ اشتراکی پای در بند و گله‌ای یله،

رها و بی‌شبان، سرگردان در بی‌کرانه‌های حیرت ... در اینجا شگردهای بیانی همچون تشبیه‌ها و استعاره‌ها، توالی جمله‌ها، کوتاهی عبارات و موسیقایی بیرونی متجلی در سجع‌پردازی امام(ع) همه و همه در القای حس نفرت، بیزاری و هراس سهیم‌اند» (خاقانی، عباس زاده، ۲۶۰).

۳- استفاده از تمثیل

در این شیوه، حقیقت و واقعیتی جدی به یک واقعه تشبیه می‌شود. طنزپرداز برای بیان مقصود خود و تشدید تأثیر در مخاطب، با استفاده از قیاس، تمثیل و تشبیهی مناسب و بجا، ضمن آنکه باعث انبساط روح مخاطب می‌شود، او را به واقعیت و حقیقتی عمیق، توجه و تنبیه می‌دهد (حکیمی، محمود، ۳۰). طنزپرداز با این عمل، غفلت‌زدایی انجام می‌دهد و واقعیتی را که دیگران یا به دلیل غفلت و یا به دلیل عادت، بدان توجه ندارند، بزرگ و برجسته می‌سازد تا حجاب را از پیش چشم مخاطب کنار زند.^۵ دهخدا، این واقعیت تلخ جامعه ایرانی را که در آن پس از هر واقعه‌ای، این مردم ضعیف هستند که مجرم شناخته می‌شوند و عاملان اصلی واقعه، جان سالم به‌در می‌برند را این‌گونه با تمثیلی زیبا و مناسب بزرگ می‌نمایاند:

«سرداری مریض شد. حکیم باشی دستور داد که او را تنقیه کنند. سردار برآشفته که مرا؟ حکیم باشی [از روی ترس] گفت: خیر قربان، بنده را. حکیم باشی را خفته کردند و کاری که باید با سردار انجام می‌شد، با او انجام شد. از آن پس، هر وقت سردار مریض می‌شد، حکیم باشی را دراز می‌کردند و با او همان معامله می‌رفت.» (حیدری، محمدباقر، ۱۲۹).

حال به بررسی این شیوه طنزآفرینی در احادیث می‌پردازیم:

۳-۱- **گرگ در لباس میش:** پیامبر اکرم(ص)، دانشمندانی که علم دین را تنها برای لذات دنیوی خویش می‌جویند؛ ظاهری دینی اما باطنی دنیا پرست دارند و دین را در خدمت دنیایشان قرار داده‌اند، در بیانی لطیف و طنزآمیز به گرگانی تشبیه کرده است که لباس میش بر تن کرده‌اند:

۵ - این شیوه طنزآمیز در آیات قرآن کریم نیز دیده می‌شود، از جمله: «إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتِّحُ لَهُمْ أَبْوَابَ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ» (اعراف: ۴۰)؛ درهای آسمان به روی کسانی که آیات ما را تکذیب کرده‌اند و از آنها سر برتافته‌اند، گشوده نخواهد شد و به بهشت در نخواهند آمد تا آن‌گاه که شتر از سوراخ سوزن بگذرد. (نک: حیدری، محمدجواد، ۹۴).

«أَوْحَى اللَّهُ إِلَى بَعْضِ أَنْبِيَائِهِ، قُلْ لِلَّذِينَ يَتَّقُهُمْ لِيُغَيِّرَ دِينَهُمْ وَيَتَعَلَّمُونَ لِيُغَيِّرَ أَعْمَلَهُمْ وَيَطْلُبُونَ الدُّنْيَا لِيُغَيِّرَ الْآخِرَةَ يَلْبَسُونَ لِلنَّاسِ مُسْوَكَ الْكِبَاشِ وَ قُلُوبُهُمْ كَقُلُوبِ الذَّنَابِ أَلْسِنَتُهُمْ أَخْلَى مِنَ الْعَسَلِ وَ أَعْمَالُهُمْ أَمْرٌ مِنَ الصَّبْرِ إِيَّايَ يُخَادِعُونَ وَ بِي يَسْتَهْزِءُونَ لِأَتِيحَنَ لَهُمْ فِتْنَةٌ تَذَرُ الْحَكِيمَ حَيْرَانَ» (مجلسی، بحار الأنوار، ۲۲۴؛ حرعاملی، الجواهر السنیه فی الأحادیث القدسیه، ۳۲۳)؛ خدای متعال به یکی از پیامبران وحی فرمود که: بگو به کسانی که فقه می‌خوانند و فقیه و دانشمند می‌شوند برای غیر دین، و عالم می‌شوند برای غیر عمل، و دنیا را طلب می‌کنند به عمل آخرت، و پوست میش بر تن می‌کنند ولی قلب‌های آن‌ها قلب گرگ است [مانند گرگ درنده‌اند]، و زبانشان شیرین‌تر از عسل است و کارهایشان تلخ‌تر از صبر، بگو که: آیا با من خدعه و نیرنگ می‌کنند؟ آیا مرا مسخره می‌نمایند؟ آن‌ها را به فتنه‌ای دچار خواهم کرد که حکما و دانشمندان از آن به حیرت بیفتند.

شبه چنین تعبیری نیز از امام علی (ع) در وصف افراد آخرالزمان آمده است:

«... لَبِسُوا جُلُودَ الضَّانِّ عَلَى قُلُوبِ الذَّنَابِ ...» (ابن بابویه، ۵۲۶ / ۲؛ مجلسی، بحار الأنوار، ۱۹۳ / ۵۲؛ متقی هندی، ۱۴ / ۶۱۳).

پیامبر در اینجا از صفات و ویژگی‌های جماعتی از منافقین امتش خبر می‌دهد که دوستان ظاهری و دشمنان باطنی هستند؛ گفتارشان شیرین‌تر از عسل است اما قلب‌هایشان هم‌چون قلب گرگ است؛ درنده خوی و بی‌رحم. در واقع گرگ‌هایی هستند که لباس میش برتن دارند. این حالت، همان مسخ شدن باطنی است؛ زیرا قلبشان قلب گرگ، و ظاهرشان، ظاهر انسانی است (صدرالدین شیرازی، ۳۳۶/۱) چنین افرادی عالم واقعی نیستند بلکه، دانشمند نما هستند؛ خودشان را به مردم مانند بره نشان می‌دهند ولی در باطن گرگان درنده‌ای بیش نیستند.

«می‌توان در این کلام، شاهد چند صحنه قابل تأمل بود: در صحنه نخست، افراد ریاکاری که برای رسیدن به مطامع خود از ابزار دین استفاده می‌کنند، هم‌چون صیادانی به نمایش گذاشته شده‌اند که دامی پهن نموده، و با انواع حيله‌ها، تلاش دارند تا صید خود را شکار کنند. در صحنه دوم، همانان را در نقش گرگ‌هایی می‌بینیم که لباس میش به تن کرده‌اند و خوی حیوانی خود را پشت نقاب فریبکاری پنهان نموده‌اند» (محمد قاسمی، جلوه‌هایی از هنر تصویر آفرینی در روایات نبوی، ۲۷۱).

در واقع با این بیان طنزآمیز، معصومان (ع)، به ما هشدار داده‌اند که فریفته خدعه و نیرنگ چنین افرادی نشویم.

۳-۲- زشتی بازستاندن هدیه: از جمله روایاتی که چهره کریه رذایل اخلاقی را در تصاویری گویا و مجسم به نمایش گذارده‌اند حدیث ذیل از رسول گرامی اسلام (ص) است، که در آن آمده است:

«إِنَّ مَثَلَ الَّذِي يَعُوذُ فِي عَطِيَّتِهِ كَمَثَلِ الْكَلْبِ أَكَلَ حَتَّى إِذَا شَبِعَ قَاءَ ثُمَّ عَادَ فِي قَيْئِهِ ثُمَّ أَكَلَهُ» (ابن حنبل، ۲/۲۵۹؛ ابن ماجه، ۲/۷۹۷؛ سیوطی، ۱/۳۷۳)؛ کسی که بخشش خود را پس می‌گیرد، مانند سگی است که بخورد و وقتی سیر شد قی کند و آن‌گاه به قی کرده‌ی خود باز گردد و آن را بخورد.

این روایت با نقل‌های متفاوتی ذکر شده است. مثلاً در بعضی کتب حدیثی چنین آمده است:

«الْعَائِدُ فِي هَيْبَتِهِ كَالْعَائِدِ فِي قَيْئِهِ» (حرعاملی، ۱۹/۲۴۱؛ متقی هندی، ۱۶/۶۴۱؛ مجلسی، بحارالأنوار، ۱۰۰/۱۸۹)؛ آن کس که بخشیده‌ی خویش را پس گیرد مانند کسی است که قی کرده‌ی خود را بخورد.

تصور کنید، کسی قی کرده‌ی خود را بخورد، دیدن این صحنه چنان مضمّن کننده است که انسان را به تفکر و می‌دارد تا زشتی بازستاندن هدیه را به خوبی احساس کند. در این کلام، برای بیان هرچه واضح‌تر رذیلت اخلاقی مذکور چنین تمثیلی به کار رفته است تا زشتی آن را بنمایاند و مؤمنان را از آن برحذر دارد؛ زیرا برای مؤمن سزاوار نیست که خصلتی داشته باشد که در آن شبیه پست‌ترین حیوان در پست‌ترین حالتش باشد؛ زیرا در این تمثیل، آن که هدیه‌اش را پس می‌گیرد به سگ، و هدیه پس گرفته شده، به قی سگ، تشبیه شده است. این‌گونه تمثیل، بر زشتی [و قباح] بیش از حد این رذیلت اخلاقی دلالت دارد (مناوی، ۲/۶۵۹).

۳-۳- دنیاطلب در پی غول رهن: امام علی (ع) در ترسیم تبعات ناگوار دنیاگرایی و سرمست شدن از لذت‌های زودگذر دنیا آن را در قالب تعبیری زنده و مجسم در پیش روی همگان قرار داده است. از جمله در تمثیل زیر می‌فرماید:

«إِنَّ الدُّنْيَا كَالْغُولِ تَعْوِي مِنْ أَطَاعَتِهَا وَتُهْلِكُ مَنْ أَجَابَهَا» (آمدی، ۲۴۷)؛ دنیا غولی رهن است که آن کس را که اطاعتش کند گمراه می‌کند و آن کس را که به دنبالش رود به قتل می‌رساند.

دنیا دوست و دنیا طلب از دست این غول ناهنجار و درنده‌خو رهایی ندارد اگر مطیعش

باشد گمراهی بهره اوست و اگر تعقیبش کند، او را هلاک خواهد ساخت. و چه زشت و خنده‌آور است که انسان در جستجوی هدایت و سعادت، از غول پیروی کند و راه آن را در پیش گیرد، در حالی که می‌داند، او را به گمراهی می‌کشاند و جالب‌تر و خنده‌دارتر این که، اگر از او فرمان برد، او را هلاک می‌سازد.

امام (ع) با این تمثیل گویا، در قالبی طنزآمیز همه را از دنیا دوستی و دنیاپرستی برحذر داشته است.

۳-۴- حریص بر دنیا: از جمله تشبیهات بدیعی که در آن حالت دنیاپرستان از جنبه مشغول شدن به دنیا و گرفتار شدن در دام تعلقات دنیوی در قالب تمثیلی زنده و گویا به نمایش درآمده، این کلام نغز امام باقر(ع) است:

«مَثَلُ الْحَرِيصِ عَلَى الدُّنْيَا مَثَلُ دُوْدَةَ الْقَرْيَةِ كَلَّمَا اَزْدَادَتْ مِنْ الْقَرْيَةِ عَلَى نَفْسِهَا لَفًا كَانَ اُبْعَدَ لَهَا مِنَ الْخُرُوجِ حَتَّى تَمُوتَ غَمًّا» (کلینی، ۳۱۶/۲؛ حرعاملی، ۲۰/۱۶)؛ حریص بر دنیا همچون کرم ابریشم است که هر چه بیشتر بر اطراف خود تار می‌تند، بیرون آمدنش از پیله دشوارتر می‌شود تا این که از غصه بمیرد. «این تشبیه، تمثیلی در نهایت لطافت و زیبایی است و وجه شبه آن، این است که کرم ابریشم عملی را انجام می‌دهد که هلاکت خویش و سود دیگران را در پی دارد در حالی که خود از این موضوع بی‌خبر است و حریص بر دنیا نیز چنین وضعیتی دارد» (مازندرانی، ۳۷۴/۸).

امام (ع) با بیانی طنزآمیز، عاقبت حریص بودن بر دنیا را نشان داده است؛ آدمی ثروت می‌اندوزد، غرق در مادیات و گناهان می‌شود و عاقبت این تلاش خسته کننده، نتیجه‌ای جز عذاب برایش به دنبال ندارد، حال آنکه او امید به سعادت داشت.

«بنا بر این، نظام تکاثری، سرمایه‌داری و ربوی، پیله و تارهایی است که به دست متکثران بافته می‌شود. و رشد این نظام، حرکتی انتحاری است که آن را به سوی مرگ در میان رشته‌های بافته خود می‌راند و سبب نابودی آن و جایگزینی دیگران می‌شود» (حکیمی و دیگران، ۵۶۸/۳)

۳-۵- پیامد ستیزه جویی: نقل شده که امام علی(ع) شخصی را دید که چنان بر ضد دشمنش می‌کوشید که به خود زیان می‌رسانید. حضرت برای توصیف حال وی این تمثیل بسیار بدیع را آفریده، فرمود:

«إِنَّمَا أَنْتَ كَالطَّاعِنِ نَفْسَهُ لِيَقْتُلَ رِدْفَهُ» (آمدی، ۲۷۲؛ ابن ابی الحدید، ۲۰۲/۱۹)؛ تو مانند

کسی هستی که به خود نیزه‌ای فرو می‌برد، تا کسی را که پشت سرش سوار است، به قتل رساند.

«این تصویر گویاترین توصیف برای بیان حال آن‌هایی است که گاه در خصومت و ستیزه‌جویی دیگران، چنان افراط می‌ورزند که پیش از وارد نمودن صدمه‌ای به دشمن خویش، خود در این آتش کینه‌توزی طعمه حریق گردیده و تباہ می‌گردند» (محمد قاسمی، جلوه‌هایی از هنر تصویرآفرینی در نهج البلاغه، ۱۴۵-۱۴۶) و «کسی که چنین عمل می‌کند، سفیه‌ترین و بی‌خردترین مردم است زیرا اول خود را می‌کشد، پس هرچند به دشمنش ضرر برساند اما پیش از او خودش متضرر شده است» (ابن ابی الحدید، ۲۰۲/۱۹)

۴- طنز از طریق کنایه تعریضیه

تعریض به معنای «عدم تصریح به ذکر چیزی» است؛ یعنی در سخن معنایی که مقصود گوینده است، گنجانده شود، بدون آنکه به آن تصریح شود. در این شیوه طنزآمیز با به‌کارگیری تعریض موضوعی به مخاطب نسبت داده می‌شود: «مثلاً در این بیت:

بیا که خرّقه من گر چه رهن می‌کده‌هاست ز مال وقف نبینی به نام من درمی
حافظ، به تعریض می‌گوید کسانی که خود را از گناه و شراب و عشق پاک می‌دانند، مال وقف می‌خورند و شرم نمی‌دارند!» (چناری، ۴۶)

۴-۱- وقتی که شتر نفس سرکشی وا می‌نهد! روایت شده است که خوات بن جبیر به زنان میلی داشتی، در راه مکه با زنی نشسته بود - این ماجرا قبل از مسلمان شدن وی بود - پیغامبر (ع) وی را بدید. گفت: «ما لک مع النسوة؟»؛ با زنان چکار داری؟ گفت: «اشتری بس سرکش دارم؛ برای وی رسنی می‌تابند»، پیغامبر (ع) از آنجا بگذشت، و پس از آن خوات را دید، گفت: «یا ابا عبد الله أما ترک ذلک الجمّل الشّراد بعد؟»؛ آن شتر رمنده هنوز سرکشی نگذاشته است؟! خوات گفت: من خاموش بودم و شرم داشتم و بعد از آن از وی تفرّر نمودم، هرگاه که وی را دیدم از شرم، تا آنگاه که به مدینه آمدم، و یک روز در مسجد نماز می‌گزاردم، پیغامبر بیامد و پهلوی من بنشست، و من نماز را درازا کشیدم، گفت: «دراز مکش که من منتظر توام، چون فارغ شدم گفت: «یا ابا عبد الله أما ترک ذلک الجمّل الشّراد بعد؟» من خاموش بودم و شرم‌منده شدم، پس او برخاست و من از او احتراز کردم تا روزی به من رسید بر درازگوشی نشسته، و هر دو پای به یک جانب گذاشته، گفت: «یا ابا عبد الله أما ترک ذلک الجمّل الشّراد بعد؟» گفتیم: «والذی بعثک بالحق نبیاً! ما شرّد منذُ أسلمت!»؛ بدان خدایی که تو

را به حقّ بعث فرموده است، از آنگاه باز که مسلمان شده‌ام سرکشی نکرده است. گفت: «الله أكبر الله أكبر، اللَّهُمَّ أَهْدِ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ». پس به برکت دعای پیغامبر، حقّ تعالی وی را راه نمود و مسلمانی نیک شد. (غزالی، ۲۶۹-۲۷۰؛ نراقی، ۲۲۵/۲)

«در این طنز، پیامبر اکرم (ص)، با ایهام شتر از نفس، آن قدر پند و تعلیم را با لطف و طنز تعقیب می‌کند تا خوات موفق به رام کردن شتر سرکش نفس می‌شود. (پناهی، ۱۵).

۲-۴- دیو نفس! روزی عایشه خشمگین شد، پیامبر اکرم (ص) فرمودند:

«ما لك يا عائشة؟ ...أقد جاءك شيطانك؟» (سیوطی، ۱۸/۶؛ غزالی، ۳۵۳/۳)؛ عایشه! تو را

چه شده است؟ دیو تو بیامده است؟

«در این طنز تعلیمی پیامبر اکرم، خشم را به دیو و خشمگین را همراه و مصاحب دیو نامیده تا از خطرات خشم و زشتی آن اکتفا دهد و به آرامش و سکون دعوت کند» (پناهی، ۱۶).

۳-۴- آویختن جواهر بر گردن خوک‌ها: در یکی از تعابیر کوتاه ولی بلند و باشکوه امام

علی علی (ع) آمده است:

«لَا تُعَلِّقُوا الْجَوَاهِرَ فِي أَعْنَاقِ الْخَنَازِيرِ» (شهید ثانی، ۱۸۴)؛ گوهرها را گردن‌آویز خوکان

نسازید.

این تعبیر نغز کنایه از آن دارد که علم و حکمت را در اختیار ناهلان قرار ندهید، زیرا میان آنان و این گوهر نفیس هیچ سنخیتی نیست و از پرتو انوار درخشان آن هیچ‌گاه کسب فیضی نمی‌کنند (محمد قاسمی، جلوه‌هایی از هنر تصویرآفرینی در نهج البلاغه، ۶۶). بنابراین «حکمت و دانش برتر از گوهر بوده و هرکس آن را تباه سازد از خوک هم پست‌تر است» (صدر الدین شیرازی، ۱۳۹ / ۲).

۵- مفاهیم متناقض نما

ایجاد ارتباط بین مفاهیمی که در یک محور قابل جمع نیستند، کاربرد مفاهیم متناقض است. کشف رابطه غیر زبانی، بین متناقضات در جمله یا موقعیت، در نوع ادبی طنز جای دارد (پناهی، ۱۱). تا جایی که برخی عقیده دارند که «در مرکز تمامی طنزهای ادبی، نوعی اجتماع

نقیضین یا ضدین محسوس است» (شفیعی کدکنی، ۳۹) مانند این شعر حافظ:

من و انکار شراب، این چه حکایت باشد غالباً این قدم عقل و کفایت باشد

در این بیت، قبول داشتن باده نوشی را به عقل و کفایت نسبت می‌دهد که دقیقاً این دو با آن مخالفند و باده‌نوشی نیز عقل و کفایت را از بین می‌برد (چناری، ۴۵). اکنون به بررسی چند نمونه از احادیثی می‌پردازیم که این شیوه طنز آمیز در آن‌ها دیده می‌شود:

۵-۱- قاضی محکوم! پیامبر اکرم (ص) در بیانی بسیار لطیف و قابل تأمل در قالب یک طنز

اجتماعی، می‌فرماید:

«مَنْ جَعَلَ قَاضِيًا فَقَدْ دُخِيَ بِغَيْرِ سَكِينٍ» (حرّعاملی، ۱۹/۲۷؛ ابن حبان، ۲۸۶/۶؛ سیوطی، ۲/

۵۹۲)؛ هر که را قاضی کردند بی‌کارد گلویش ببریدند.

مفهوم این سخن آن است که، کسی که خود، دیگران را به تیغ یا غیر آن مجازات می‌کند به همین دلیل به طور غیر مرئی محکوم شده از میان برداشته می‌شود؛ زیرا دشمنان بسیار پیدا می‌کند و چه بسا از نوع قدرتمندان آن. «مفاهیم متناقض این طنز، «قاضی»، «ذبح» و دلالت‌های غیر زبانی است که باید بواسطه مخاطب تحلیل و نتیجه‌گیری شود که حاکم محکوم و مذبح می‌شود به جرم عدالت و به جرم بی‌جرمی! این طنز اجتماعی، به بی‌عدالتی و موانع عدالت از جانب حکام جور طعنه می‌زند» (پناهی، ۱۲)

۵-۲- اکثریت اهل بهشت را چه کسانی تشکیل می‌دهند؟ پیامبر اکرم (ص) به شکل

بسیار ظریف و لطیفی به اهل چون و چرا در مسایل دینی طعنه می‌زند. حدیث بسیار معروفی است؛ تا جایی که «افزون بر منابع حدیثی، این روایت به منابع تفسیری، فقهی و کلامی نیز راه یافته است» (طباطبایی، کاظم، ۷۴) ایشان می‌فرمایند:

«دَخَلَتْ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْبُلَّهَ» (حمیری، ۷۵؛ سیوطی، ۶۴۵/۱)؛ وارد بهشت که شدم

دیدم که اکثریت اهل بهشت، ابلهان هستند. البته این روایت با اندکی تفاوت نیز در دیگر منابع شیعی و سنی آمده است که این طریقه دوم بیشتر رواج یافته است: «أَكْثَرُ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْبُلَّهَ» (نوی، ۱۸۱/۱۷؛ هیثمی، ۷۹/۸؛ سیوطی، ۲۰۵/۱؛ نراقی، ۲۱۵/۱)؛ بیشتر اهل بهشت ابلهان هستند. «بُلَّه» جمع «ابله» و ابله از مصدر «بَلَّه» و «بلاَهت» مشتق شده است. ابله کسی است که از بدی رویگردان و نیک نهاد است و گویند آنان کسانی هستند که سلامت نفس سراسر وجودشان را فراگرفته و نسبت به مردم گمان نیک دارند. آنان به آخرت روی آورده و خود را بدان سرگرم ساخته‌اند. در نتیجه استحقاق آن را یافته‌اند که بیشتر بهشتیان باشند. در این حدیث ابله‌ی که به معنای نابخرد است مقصود نیست. (ابن منظور، ۴۷۷/۱۳).

طنز حدیث مذکور در این است که، «جنه» و «بله» در ابتدا متناقض می‌نماید، اما در این

سخن طعنه‌ای است به اهل چون و چرا در مسائل شرعی که به سختی تسلیم امر خدا می‌شوند، در حالی که افراد ساده‌اندیش به سادگی و بدون مقاومت فرمانبردارند، بنابراین وارد بهشت می‌شوند. (پناهی، ۱۲).

۵-۳- دانشمند احمق! امام علی(ع) در بیانی لطیف و طنزآمیز می‌فرماید:

«رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ وَ عِلْمُهُ مَعَهُ لَمْ يَنْفَعَهُ» (ابن ابی‌الحدید، ۲۶۹/۱۸)؛ بسا عالمی که جهلش او را کشته و نابود کرده، در حالی که دانشش با او است [ولی] از آن سودی نبرده. «گمان می‌رود که مقصود به جهل [در اینجا] آرزوهای باطل و نادرست و خواهش‌های تباه‌کننده باشد، زیرا بسا آرزوهای نادرست و خواهش‌های تباه‌کننده بر عقل و علم غالب و چیره گردد» (مجلسی، بحار الأنوار، ۱۱۰/۲).

طنز حدیث مذکور در این است که، «عالم» و «جهل» در ابتدا متناقض می‌نماید، اما در این سخن طعنه‌ای است به دانشمندانی که تنها در پی اجابت غرائز نفسانی خویش هستند، و علم را تنها برای دستیابی به خواسته‌های نفسانی خود می‌جویند، نه برای نیل به حقیقت. چنین دانشمندانی چنان گستاخانه و متهورانه عمل می‌کنند که در نهایت، غرور آن‌ها را به تباهی می‌کشاند و به قول شارح نهج البلاغه - ابن ابی‌الحدید - علمشان فزون از خردشان بوده و در نهایت این علم نه تنها موجب سعادتشان نگشته، بلکه باعث هلاکتشان می‌شود. (نک: ابن ابی‌الحدید، ۲۶۹/۱۸).

۵-۴- **مردی زنده:** همان‌طور که در مبحث «طنز از طریق تشبیه به حیوانات» ذکر شد، یکی از خطبه‌های امام علی(ع) در مدح علماء حقیقی و ذمّ عالم نمایان است. در قسم دوم آن خطبه؛ یعنی در ذمّ کسی که خودش را عالم نامیده در صورتی که عالم نیست، در ادامه کلام مذکور می‌فرماید:

«لَا يَعْرِفُ بَابَ الْهُدَى فَيَتَّبِعَهُ وَلَا بَابَ الْعَمَى فَيَصُدُّ عَنْهُ وَ ذَلِكَ مِثُّ الْأَحْيَاءِ فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ وَ أَنَّى تُؤَفِّكُونَ» (ابن ابی‌الحدید، ۳۷۳/۶)؛ [چنین عالم‌نمایی] از هدایت خبری ندارد تا از آن پیروی کند، و از کوری و بیراهی آگاه نیست تا از آن جلوگیری کند. چنین کسی مرده‌ای است در میان زندگان؛ اکنون بنگرید که در پی چه کسی می‌روید؟

شاهد مثال ما این قسمت از کلام امیر بیان(ع) است: «ذَلِكَ مِثُّ الْأَحْيَاءِ» چرا که این سخن امام(ع)، نهایت سرزنش کردن است. (ابن ابی‌الحدید، ۳۱۱/۱۹).

طنز موجود در این عبارت فصیح و پر معنا، تناقضی است که در ابتدا میان دو کلمه «میت»

و «أحیاء» در ذهن متبادر می‌شود: «فَإِنَّ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ مِمَّا لَا يُمَكِّنُ اجْتِمَاعُهُمَا فِي شَيْءٍ هَذَا»؛ زیرا موت و حیات امکان ندارد که در یک چیز باهم جمع شوند (هاشمی خویی و دیگران، ۱/ ۹۴) چرا که در حقیقت هدف از زندگی، به کمال رساندن نفس و کسب فضائلی است که موجب سعادت ابدی و جلب عنایت سرمدی می‌گردد، حال آن‌که انسان جاهل، از این کمالات به دور است؛ پس چنین شخصی به منزله‌ی مرده‌ای است در میان زندگان، بلکه مرده‌ی واقعی هموست (همو، ۶/ ۱۸۳).

نتیجه‌گیری

«طنز»، زیرکانه‌ترین شیوه انتقاد از معایب و مفاسد فردی و اجتماعی با چاشنی شوخی و خنده است که با امید به اصلاح این امور نامطلوب و نامقبول بیان می‌گردد. حال اگر این گونه‌ی پویای هنری از اصالت و مطلوبیت لازم و درونمایه دینی برخوردار باشد، یکی از اسلوب‌های موفق در ارائه مفاهیم و معارف ژرف و والای و حیانی می‌باشد. معصومان(ع) به تبعیت و تأسی از طنزهای قرآنی، از این شیوه بیانی مؤثر، در کلام خویش بهره گرفته‌اند. طنز موجود در احادیث، ابزاری است برای رشد و ارتقای روحی انسان و جامعه، و نه وسیله‌ای برای هنرنمایی و جلوه‌گری. بنابراین بیشتر از آنکه معترض، سیاسی و زمانمند باشد، آموزنده، انسانی و جاودانه است.

در کلام امیران بیان، به تبعیت از طنزهای قرآنی، از شیوه تهکم استفاده شده است. گاهی نیز تشبیه و تمثیل به کار رفته است؛ البته نه به منظور آرایش کلامی و زیبایی لفظی، بلکه با این هدف که، با کمک تشبیه و تمثیل، روح و حیات و نشاط به کالبد الفاظ دمیده، تا معانی ذهنی به صورت مجسم و زنده، در قالب تابلوهایی بدیع به نمایش گذاشته شود تا از این رهگذر معارف ناب الهی بر همگان هویدا گردد. گاهی نیز با کنایه و تعریض مفاهیم والای دینی، گوشزد می‌گردد تا طبع ملول آدمی از دولت قبول محروم نماند. زمانی نیز از محسنات لفظی چون جناس، تناقض کلامی و ... استفاده شده تا برگیرایی مطلب افزوده و مراد و مقصود که همان اصلاح طلبی، آگاهی‌بخشی، تعالی‌نگری و غبارستانی است، حاصل گردد.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند
- ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبه الله، *شرح نهج البلاغه*، قم، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی، *من لا یحضره الفقیه*، قم، انتشارات اسلامی، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
- ابن حبان، محمد بن حبان، *الثقات*، الهند، مؤسسه الکتب الثقافیه، ۱۳۹۳ق.
- ابن حنبل، احمد بن محمد، *مسند الامام احمد*، بی جا، بیروت، بی تا.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، بیروت، دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
- ابو زهره، محمد، *معجزه بزرگ*، ترجمه: محمود ذبیحی، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۰.
- اسدی پور، بیژن و عمران صلاحی، *طنز آوران امروز ایران*، تهران، انتشارات مروارید، چاپ هفتم، ۱۳۸۱.
- اصلانی، محمد رضا، *فرهنگ واژگان و اصطلاحات طنز*، تهران، نشر کاروان، ۱۳۸۵.
- آمدی، عبد الواحد بن محمد، *غرر الحکم و درر الکلم*، قم، دار الکتب الإسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۰ق.
- بروجردی، حسین، *جامع احادیث الشیعہ*، تهران، انتشارات فرهنگ سبز، چاپ اول، ۱۳۸۶.
- بهزادی اندوهجردی، حسین، *طنز و طنزپردازان در ایران*، تهران، نشر صدوق، چاپ اول، ۱۳۷۸.
- پلارد، آرتور، *طنز*، ترجمه سعید سعید پور، تهران، نشر مرکز، چاپ سوم، ۱۳۸۳.
- پناهی، مهین، «نمونه‌هایی از لطیفه‌های نبوی در متون ادبی»، *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، شماره نهم، پاییز و زمستان ۱۳۸۶، صص ۱-۱۹.
- جوادی، حسن، *تاریخ طنز در ادبیات فارسی*، تهران، انتشارات کاروان، ۱۳۸۴.
- چناری، عبدالامیر، «طنز در شعر حافظ»، *پژوهشنامه علوم انسانی*، شماره ۴۵-۴۶، بهار و تابستان ۱۳۸۴، صص ۳۹-۵۲.
- حرّعاملی، محمد بن حسن، *الجواهر السنیه فی الأحادیث القدسیه*، تهران، انتشارات دهقان، چاپ سوم، ۱۳۸۰.
- _____، *وسائل الشیعہ*، قم، مؤسسه آل‌البتیت (ع)، ۱۴۰۹ق.
- حکیمی، محمود، *لطیفه‌های سیاسی*، قم، نشر خرم، ۱۳۷۵.
- حکیمی، محمدرضا و دیگران، *الحیاء*، ترجمه احمد آرام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- حلی، علی اصغر، *تاریخ طنز و شوخ‌طبعی در ایران و جهان اسلامی*، انتشارات بهبهانی، ۱۳۷۷.

- _____، *مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران*، تهران، انتشارات پیک، ۱۳۶۴.
- حمیری، عبد الله بن جعفر، *قرب الإسناد*، قم، مؤسسه آل البيت (ع)، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- حیدری، محمد جواد، «طنز در قرآن کریم»، *صحیفه مبین*، دوره دوم، شماره ۲۳، ۱۳۷۹، صص ۸۷-۹۷.
- حیدری، محمدباقر، «مقدمه‌ای بر طنز از دیدگاه عقل و نقل»، *مجموعه مقالات طنز*، مرکز مطالعات صدا و سیما، *فصلنامه سنجش و پژوهش*، شماره سیزدهم و چهاردهم، ۱۳۷۷، صص ۱۱۵-۱۵۴.
- خاقانی، محمد و حمید عباس زاده، «مؤلفه‌های تصویر هنری در نامه سی و یکم نهج البلاغه»، *دوفصلنامه حدیث پژوهی*، سال سوم، شماره پنجم، ۱۳۹۰.
- خرم‌شاهی، بهاء‌الدین، *حافظ حافظه‌ی ماست*، تهران، نشر قطره، ۱۳۸۲.
- خوانساری، محمد بن حسین، *شرح غرر الحکم و درر الکلم*، دانشگاه تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۶.
- داد، سیما، *فرهنگ اصطلاحات ادبی*، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۷۵.
- دهخدا، علی‌اکبر، *لغت نامه*، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، چاپ دوم، دانشگاه تهران، ۱۳۷۷.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت- دمشق، دارالعلم-الدارالشامیه، ۱۴۱۲ق.
- سیوطی، جلال‌الدین، *الجامع الصغیر*، بیروت، دارالفکر، الطبعة الاولى، ۱۴۰۱ق.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا، «طنز حافظ»، *ماهنامه حافظ*، شماره نوزدهم، ۱۳۸۴، صص ۳۹-۴۲.
- شمیسا، سیروس، *انواع ادبی*، تهران، انتشارات فردوسی، چاپ دوم، ۱۳۷۳.
- شوقی نوبر، احمد، *حافظ عاشقی رند و بی سامان*، تبریز، انتشارات شایسته، چاپ اول، ۱۳۸۴.
- شهید ثانی، زین‌الدین بن علی، *منیة المرید*، مکتب الإعلام الإسلامی، قم، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- صابونی، محمد علی، *الابداع البیانی فی القرآن العظیم*، بیروت، المکتبة العصریة، ۲۰۰۷م.
- صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، *شرح أصول الکافی* (صدر)، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- صدر، رؤیا، *بیست سال با طنز*، تهران، انتشارات هرمس، ۱۳۸۱.
- طباطبایی، سید کاظم، «آیا بهشتیان نابخرداند؟ پژوهشی در باره حدیث «اکثر اهل الجنة البله»»، *مطالعات اسلامی*، شماره ۷۰، ۱۳۸۴، صص ۷۱-۱۱۴.
- غزالی، محمد بن محمد، *احیاء علوم الدین* (ربع مهلکات)، ترجمه مؤید الدین محمد خوارزمی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۸۶.
- فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، *الوافی*، کتابخانه امام علی (ع)، اصفهان، ۱۴۰۶ق.

- کرمی، بیژن، «نگاهی به علل گسترش طنز در قرن چهارم هجری قمری»، *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی*، دانشگاه تهران، شماره ۱۸۰، ۱۳۸۵، صص ۱۴۹-۱۶۶.
- کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.
- مازندرانی، محمد صالح بن احمد، *شرح الکافی*، تهران، المكتبة الإسلامية، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- متقی هندی، علی، *کنز العمال*، بیروت، مؤسسة الرسالة، الطبعة الخامسة، ۱۴۰۹ق.
- مجلسی، محمد باقر بن محمدتقی، *بحار الأنوار*، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
- مجلسی، محمد باقر بن محمدتقی، *مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول*، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
- محمد قاسمی، حمید، *جلوه‌هایی از هنر تصویر آفرینی در روایات نبوی*، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۸.
- _____، *جلوه‌هایی از هنر تصویر آفرینی در نهج البلاغه*، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۷.
- مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، *پژوهشی درباره طنز در شریعت و اخلاق*، قم، مؤسسه بوستان کتاب، چاپ دوم، ۱۳۸۱.
- مروتی، سهراب، «ترنم طنز در آیین اخلاق»، *مجموعه مقالات طنز، مرکز مطالعات صدا و سیما، فصلنامه سنجش و پژوهش*، شماره سیزدهم و چهاردهم، ۱۳۷۷، صص ۱۷۹-۱۹۰.
- معزی، نجفقلی، *دره نجفی*، به تصحیح حسین آهی، تهران، ۱۳۵۵.
- مکارم شیرازی، ناصر، *الأمثل فی تفسیر کتاب الله المنزل*، قم، مدرسه امام علی (ع)، ۱۴۲۱ق.
- _____، *تفسیر نمونه*، تهران، دار الکتب الإسلامية، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- مناوی، محمد عبدالرؤف بن تاج العارفین، *فیض القدیر شرح الجامع الصغیر*، بیروت، دار الکتب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- موحد، عبدالحسین، «طنز و خلأقیّت»، *فصلنامه پژوهش‌های ادبی*، شماره دوم، ۱۳۸۲، صص ۱۵۷-۱۷۰.
- ناصری، ناصر، «طنز و جلوه‌های شکل‌گیری آن در ادب فارسی»، *فصلنامه ادبیات فارسی*، سال سوم، شماره هفتم، ۱۳۸۵، صص ۷۹-۱۱۴.
- نبوی، ابراهیم، *کاوشی در طنز ایران*، تهران، انتشارات جامعه ایرانیان، چاپ اول، ۱۳۸۰.
- نراقی، مهدی بن ابی‌ذر، *جامع السعادات*، نجف اشرف، دار النعمان، چاپ چهارم، بی‌تا.
- نوری، حسین بن محمدتقی، *مستدرک الوسائل*، قم، مؤسسه آل‌البتیت (ع)، چاپ اول، ۱۴۰۸ق.
- نووی، یحیی بن شرف، *شرح مسلم*، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
- هاشمی خوبی، میرزا حبیب‌الله و حسن حسن‌زاده آملی و محمد باقر کمره‌ای، *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه*، تهران، مکتبه الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۰ق.

هیشمی، علی بن ابوبکر، مجمع الزوائد، بیروت، دار الکتب العلمیة، ١٤٠٨ق.

Dustin Griffin, "Satire – Acritical Reintroduction", The University Press Of Kentucky ,1994.

